

## نظریه<sup>s</sup>

### «دین حداکثر»

داور محبی

نظریه «دین حداکثر» کوششی است مؤمنانه برای توجیه تلقی ویژه ای از دین؛ تلقی ای که، به زعم نگارنده، قادر به رویارویی اصولی و منطقی با سؤالات اساسی ای است که دین در عصر حاضر با آن روبه روست.

۱. انتظار درست و بجا از دین چیست؟  
 ۲. چگونه می توان خلوص دین را حفظ کرد و در عین حال به پویایی و کارایی آن لطمه نزد؟ به عبارت دیگر، آشتی دادن ثبات و تغییر به چه طریقی امکان پذیر است؟

۳. تعارض علم و دین چگونه قابل تبیین و رفع است؟

این نظریه از آن جهت که مؤمنانه است، در مقام پاسخ به سؤالات فوق، همواره نگران تصویب دین است. نگارنده واقف است که این سه مقوله، مستقل از یکدیگر نیستند. مطرح کردن این سؤالات به صورت مجزا صرفاً به خاطر پیروی از عرف کلامی است. در هر صورت، از آنجا که دادن جواب به یکی نمی تواند بدون توجه به پاسخ سایر سؤالات انجام پذیرد، سازگاری جوابها را همواره مدنظر داشته ایم. این که آیا این نظریه در نیل به اهداف خود موفق و در مدعاهای خود صادق است یا نه، مطلبی است که نقادی، آن را روشن خواهد ساخت. به نظر ما مقصود اصلی هر فعالیت نظری باید ایجاد تحرك بیشتر در فضای فرهنگی جامعه اسلامی به منظور نیل به پاسخهایی باشد که بر روی آنها وفاق نسبی بیشتری قابل حصول باشد. این چیزی است که برای آینده نظام اسلامی، بلکه از آن مهم تر، برای آینده دین و دینداری، همچون

آب برای حیات گیاه ضرورت تام دارد . شاید لازم باشد قبل از هر چیز تعریفمان را از دین روشن کنیم و بعد به نقش معارف بیرون دینی در معرفت دینی و سپس به اجمال ، به پاسخهای عمده ای که به سؤالات سه گانه فوق داده شده پردازیم تا مقدمه ای برای ورود به مباحث اصلی باشد .

مقدمه اول : از دیدگاه ما دین راه و رسم «خداپسندانة» زندگی بشر است . دین راه و رسمی است که اگر بر طبق آن در نظر و عمل مشی شود رضایت خداوند ، و در غیر این صورت غضب او را در پی دارد . بدیهی است که برای هدایت ضروری بوده است که این راه و رسم از جانب شارع مقدس به بشر ابلاغ عام شود . پس در نظر ما ، دین مراد شارع است در جهت هدایت ، که ابلاغ عام شده است . ابلاغ رساندن پیام است و پیام تا توسط مخاطب فهم نشده باشد ابلاغ نشده است . از این رو ، دین مراد فهم شده شارع است و در نتیجه خود از سنخ فهم و مفهوم و معرفت است و بالطبع گویاست . اساساً گویایی شأن معرفت است و تنها معرفت است که گویاست . گویایی دین نظیر گویایی سایر معارف از جمله علوم تجربی است . دین از سنخ طبیعت نیست ؛ بلکه از سنخ علم

به طبیعت و یا هر معرفت دیگری است . معرفت دینی وقتی حاصل می آید که ما به دنبال مراد شارع ، یعنی آنچه ابلاغ شده است برویم . برای این کار البته تفحص و تحقیق تاریخی لازم است . معرفت دینی به دست آمده محصول تفاعل دو امر است . یکی مراد شارع و دیگری معارف عصر که بر روش جستجو و بر فهم و تفسیر ما از مراد شارع پرتو می افکند و آن را متأثر می کند . اما این معرفت از آن جهت دینی است که معطوف به مراد شارع است . مراد شارع از آن جهت که گویاست در داد و ستد با معارف عصر فعالانه شرکت دارد ؛ برعکس طبیعت که صامت است و در فهم ما از آن از موضع معرفتی دخالت فعال ندارد . دین از طریق کتاب و سنت به ما رسیده است . کتاب و سنت مکتوب و سائلی هستند که از طریق آنها باید به مراد شارع یعنی آنچه ابلاغ شده است پی برد . کتاب و سنت علامتهای راهنمای مراد شارعند و هادی به سوی دین ، ولی نه خود دین . شاید روزی علوم زمانه به روشی دست یابند و روشن سازند که چگونه می توان از آنچه به صورت مکتوب باقی مانده است همراه با شواهد تاریخی ، به مرادات واقعی مؤلف پی برد . در این صورت ما به مراد شارع پی خواهیم برد . تا آن روز- که بسیار

دور و بلکه دست نیافتنی به نظر می‌رسد. فهم ما از دین با مراد شارع منطبق نیست؛ گرچه می‌تواند با کمک روشهای تحقیق تاریخی و ادبی به آن نزدیک شود. حجیت از آن مراد فهم شده شارع در زمان تشریح - یعنی آنچه واقعاً ابلاغ شده است - یا ظهور زمان نزول است و بس. دین عامه مردم را برای هدایت دعوت کرده است؛ پس بیانش هم باید برای عامه آن عصر قابل فهم باشد. بنابراین، دین یک امر جمعی، و ملاک فهم هم فهم عرفی آن زمان است. مشکل ما همین درک فهم عرفی آن زمان است. علوم روز و معارف عصر پیش از آن که بر فهم ما از مراد شارع تأثیر بگذارند، بر تبیین و تفسیر ما از مراد شارع - که در مرتبه بعد از فهم ظاهر مفردات و جملات قرار دارد - دخالت می‌کنند و تنها از این نظر است که می‌توان گفت معرفت دینی که حاصل فهم ظواهر و برداشت و تفسیر مراد شارع است عصری و متحول است و بلکه در هر زمان نیز قرائتهای مختلف می‌پذیرد.

مقدمه دوم: انتظار از دین نیز حاصل تفاعل معارف گوناگون از جمله خود معرفت دینی است. ما گرچه با انتظار اولیه‌ای که بیرون دینی است و ناشی از نیازی و سؤالی

است به سراغ دین می‌رویم، ولی با توجه به نحوه برخورد دین با آن نیاز ناچاریم انتظارمان را تصحیح کنیم و با انتظار جدیدی با دین مواجه شویم. باز واکنش دین نسبت به این انتظار در تصحیح مجدد آن مؤثر است. برآیند این داد و ستد و برخوردهای مستمر است که انتظار نهایی از دین را شکل می‌دهد. بدیهی است که آنچه بیشترین نقش را در شکل‌گیری این انتظار نهایی بازی کرده و می‌کند خود دین است. در هر صورت، این انتظار نهایی باید توسط دین تصویب شود. انتظار نهایی ما از یک کتابخانه هم به همین صورت شکل می‌گیرد. ما برای گرفتن کتابی خاص به سراغ کتابخانه می‌رویم. در آنجاست که می‌بینیم مثلاً این کتابخانه کتاب مورد نظر را ندارد، ولی کتابهای دیگری در این زمینه و زمینه‌های دیگر دارد. با مراجعات مکرر و آشنایی بیشتر با آن و نحوه پاسخگویی کتابخانه به نیازهایمان است که انتظار ما از کتابخانه به صورت نهایی درمی‌آید. این انتظار نهایی تا حد زیادی عینی و همگانی است. در مورد علوم نیز چنین است. ما با توجه به دانشی که کسب کرده‌ایم و نیازهایی که احساس می‌کنیم تصویری مثلاً از روان‌درمانی داریم، فکر می‌کنیم که روان‌درمانی می‌تواند هم ما را به علل اضطراب‌بهایمان

راهبری کند و هم به زندگی مان معنایی دهد. وقتی به متخصصان امر و یا کتابهای مربوط مراجعه می‌کنیم، ممکن است انتظارمان را از آن تغییر دهیم (مثلاً کاهش دهیم). در هر صورت در همه موارد فوق، خود عنصر مورد بحث، بیشترین تأثیر را بر انتظار نهایی دارد و غالباً این انتظار نهایی با انتظار اولیه‌ای که پیشینی است و در بیرون از حوزه مورد نظر شکل گرفته است، به طور جزئی یا کلی متفاوت است. حاصل کلام این‌که انتظار بشر از دین حاصل تأثیر و تأثرات متقابل دین و معارف عصر است و لذا برای کشف انتظار بجا از دین باید بیش از همه به دین و معرفتی که از آن حاصل می‌شود پرداخت. گرچه در این پرداختن، خواه ناخواه، آگاهانه یا ناآگاهانه، تأثیر معارف عصر، محتمل بلکه اجتناب‌ناپذیر است؛ موضع معرفت‌شناسانه درجه دوم داشتن یعنی این. کار معرفت‌شناس این است که توجه دهد به این که ما همه محصور و آغشته و غوطه‌ور و غرقه در معارف عصریم؛ همین و بس. و داورها را به اشخاص واگذار کند؛ تا آن کس که این آغشتگی را بیماری می‌داند در پی علاجش برآید. اگر میسر باشد. و آن‌که آن را عین پیشرفت و تکامل می‌پندارد بر آن صحه بگذارد و بر این غوطه‌وری

ببفزاید، و کسی که آن را لازمه اجتناب‌ناپذیر کسب معرفت می‌انگارد به آن تسلیم شود. معرفت‌شناس می‌گوید: «برای کشف انتظار بجا و معقول از دین مردم به سراغ دین می‌روند گرچه باید توجه داشته باشند که معارف عصر، هم در انتظار اولیه از دین و هم در تفسیر و تبیین دین و در نتیجه، در انتظار نهایی از آن دخیلند»؛ نه این‌که بگویند چون انتظار از دین امر بیرون دینی است پس باید بر معارف عصر مسلط شد تا به انتظار درست از دین دست یافت. در هر صورت، پس از شکل‌گیری انتظار نهایی از دین - که شاید بتوان گفت در هر جامعه‌ای و فرهنگی امری همگانی است - و شناخت روش دین در پاسخگویی به سؤالات و نیازها و نیز نوع پاسخهاست که ما به قضاوت می‌نشینیم که برای مثال، آیا دین انسانی است یا نه؟ آیا عادلانه است یا نه؟ اینجا دیگر در مقام تفسیر و تبیین دین هستیم و نه در مقام فهم مفردات و ظهورات و مانند آن. به عبارت دیگر، شکل درست سؤال فوق این است: «آیا می‌توان تفسیری انسانی و عادلانه از دین به دست داد؟» و چون دین - به خاطر گویا بودن - هر تفسیری را بر نمی‌تابد، جواب این سؤال می‌تواند منفی هم باشد. (این معیارها - انسانی و عادلانه بودن - به نظر

ما گرچه متأثر از تعریف دین از انسان و عدالت هم هست، ولی عمدتاً بیرون دینی، و بلکه فرافرهنگی است.) آنچه تا اینجا در باب انتظار از دین، از جهت تصویب دین، گفته شد در مورد آشتی دادن ثبات و تغییر و رفع تعارض علم و دین هم صادق است. در این تصویب و عدم تصویب است که در نهایت، داوری می‌کنیم که آیا دین چنین قابلیت‌هایی را دارد که ثبات و تغییر و خلوص و پویایی را با هم جمع کند و با علم پیش‌رونده بشری در تعارض قرار نگیرد یا نه. و باز باید گفت که گویایی دین، محدودکننده تفسیرهای آن است و از این رو جواب این سؤالات هم می‌تواند به صورت همگانی - بین‌الذهانی - مثبت یا منفی باشد؛ و همان طور که یک نظریه علمی در مواجهه با یک پدیده و در مقام توجیه آن می‌تواند ناموفق باشد و در عرف عالمان مردود شناخته شود، دین هم در این تعارضات می‌تواند به چنین سرنوشتی دچار گردد و هیچ قرائت ضابطه‌مندی از آن نتواند در رفع تعارضات موفق باشد.

مقدمه سوم: در اینجا به اجمال، پاسخهایی را بررسی می‌کنیم که در جامعه ما بیشتر از دیگر پاسخها در مقابل پرسشهای سه‌گانه فوق مطرح بوده‌اند؛ و با نقد آنها از دیدگاه

خود، روشن می‌سازیم که چرا باید به دنبال راه‌حلهای دیگری بود. در باب سؤال اول، به خاطر فضای فکری جهانی - متأثر از پیشرفت علوم - نوعی توافق ضمنی روی این پاسخ حاصل شده است که از دین انتظار می‌رود به آن دسته از پرسشها و نیازها پردازد که علوم بشری و معارف عصر، جوابی برای آنها ندارند. دیگر از دین انتظار مداوای بیماریها نمی‌رود. چراکه علم پزشکی به نحو مطلوبی به این نیازها پاسخ گفته است. این نحوه جواب سبب گردیده است که دایره انتظار از دین لحظه به لحظه، با پیشرفت علوم، تنگ‌تر و در نتیجه، رجوع به دین هم محدودتر شود. به این ترتیب بوده است که بتدریج دین به درون لایه‌های تاریک روان آدمی خزیده است و به رتق و فتق نیازهای روحی نظیر معنا برای زندگی، پشتوانه برای ارزشهای اخلاقی، جاودانگی، تعبیر تجارب معنوی و نظایر آن بسنده کرده است. گرچه در اصالت این نیازها و در بی‌بدیل بودن دین در ارضای آنها کمتر اختلاف نظری هست، ولی برداشتهایی از این گونه - به نظر ما - با متون مقدس و تلقی پیشوایان دینی هماهنگی و سازگاری ندارد؛ بلکه عباراتی نظیر «تبیان لکل شیء» و «لیعلمهم الكتاب والمیزان» و «لیزکبهم» و «یضع عنهم اصرهم

والاغلالاتی کانت علیهم» و «لایتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله»، «وفی اموالکم حق للسائل والمحروم» و «لیقوم الناس بالقسط» و «لکی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم» و «لیحق الحق ویبطل الباطل» واحکام و حدود و دیات و قصاص و ... زمینه ساز انتظار گسترده‌ای از دین بوده است. از این رو، پاسخ فوق از نظر ما که در پی تصویب دین هستیم قابل قبول نمی‌تواند بود. همین‌طور است قول به این که دین، حداقلها را بیان و صرفاً حد و مرزها را تعیین کرده است. این قول گرچه از لحاظ عملی، کارگشاست، ولی به نظر ما اولاً مانند پاسخ اول، با متون دینی ناسازگار است. یعنی این که دین در زمان نزول ادعاهای بسیار بزرگ‌تری داشته است. و ثانیاً با پذیرش این قول، باید پذیرفت که دین در باب موضوعات مستحده - که در ذیل موضوعات سابق نمی‌گنجد - ناکارا و بی تفاوت است. چرا که همان حداقلها را هم نگفته است. از آنجا که این نوع موضوعات هر روز بر تعدادشان افزوده می‌شود، دین از بسیاری از عرصه‌ها بتدریج ناچار به عقب‌نشینی خواهد شد. این قول نهایتاً به نوعی یله و رهاشدگی بشر می‌انجامد که با اصل هدایت کلی بشر ناسازگار است. بشر زمان ما و زمانهای آینده

چه گناهی کرده است که نباید مانند بشر عصر نزول از هدایت الهی بهره‌مند باشد؟ پس معضل اساسی همچنان باقی است که آیا دین در آینده بشر نقشی خواهد داشت؟ در باب موضوع دوم، یعنی آشتی دادن خلوص و پویایی یا ثبات و تغییر، گرچه سخنان سنجیده بسیاری گفته شده است، ولی از نظر ما، در مجموع، این سخنان و نظریات - نظیر تفکیک دین و معرفت دینی - در نیل به هدف خود موفق نبوده‌اند و در بیشتر موارد، خلوص را فدای کارایی و پویایی کرده‌اند. افزون بر این، نظام عقلی و استدلالی‌ای که صاحبان این اندیشه برای تبیین نظر خود بنا کرده‌اند نارسا بوده است. به نظر ما همان‌طور که بیان کردیم، اولاً دین کتاب و سنت نیست که بتوان از ثبات آن ثبات دین را نتیجه گرفت و به این طریق خلوص دین را حفظ کرد و ثانیاً دین مانند طبیعت فرض شده که حقایق مربوط به آن دست‌نیافتنی است و گفته شده است که هر تلاشی برای فهم دین ما را به معرفتی بشری می‌رساند که آغشته به تمام اوصاف بشر نظیر نقص و جهل و مانند آن است. این مطلب خود مجوزی است برای آلوده و موقت دانستن هر معرفت دینی و مغشوش نمودن ملاکهای داوری در مورد صحت و سقم آن.

و از آنجا که متعلق ایمان، نه یک امر موهوم صامت، بلکه همان معرفتی است از دین که برای ما حاصل می‌آید، غیر مقدس و هم‌ردیف سایر معارف دانستن آن، ضربه‌ای است کاری به خلوص دین که پشتوانه حرمت نهادن به آن است و اعتماد و ایمان و عشق را نثار آن کردن. برعکس، در هر نظریه‌ای که خلوص حفظ شده، پویایی از دست رفته و به تحجر انجامیده است. پافشاری بر روشها در شرایطی که محیط اجتماعی و موضوعات دگرگون شده‌اند می‌تواند به فدا شدن ارزشهای والاتری منجر شود که گوهر دین محسوب می‌شوند. در اینجا گرچه ظاهر و قالبهای دینی حفظ گردیده و در نظر عوام، دین خالص و دست نخورده مانده است، ولی در واقع، مراد شارع که هدایت از طریق این روشهاست تحقق نیافته؛ یعنی کارایی دین از دست رفته است. به نظر ما، نظریه‌ای را نیز که قائل به تفکیک مشروعیت و کارآمدی است، گرچه صرفاً به مباحث سیاسی پرداخته است، باید ذیل همین عنوان یعنی آشتی دادن خلوص و پویایی بررسی کرد. تطبیق این نظریه بر نظام دینی و ولایت فقیه، در نهایت به منظور مصون داشتن دین و ایمان دینی و نظام دینی از مشکلات عملی‌ای صورت گرفته است که

خواه ناخواه بر سر راه کارایی اش قرار دارند. از دیدگاه ما این نظریه نیز، همان طور که به اجمال خواهد آمد، از لحاظ نظری ناموفق است؛ علاوه بر این که از جنبه عملی نیز می‌تواند به پیامدهای اجتماعی و سیاسی نامطلوبی منتهی گردد و نظامی ناکارآمد و عقب افتاده را به این بهانه که «مشروع» است بر جامعه تحمیل کند.

در باب موضوع سوم، یعنی تعارض علم و دین، گرچه به اعتباری زیربنای نظری و عاطفی سایر مسائل از جمله معضلات و تغییر و سردرگمی در انتظار از دین است، ولی جا دارد که به صورت مجزا به آن پرداخته شود. از نظر ما، در این باب وضع از همه مغشوش تر و، در نهایت، خطرناک تر است. ما در اینجا از جنبه‌های عاطفی تأثیر پیشرفتهای علوم تجربی و تکنولوژیک که نوعی احساس بی‌نیازی در امور زندگی را برای بشر حاصل کرده است، می‌گذریم و تنها به اختصار، به جنبه‌های نظری و عقلی معضلات تعارض علم و دین و راه‌حلهای ارائه شده می‌پردازیم. ساده‌ترین راه حل - اگر بتوان واژه راه حل را در این مورد به کار برد - این است که گفته می‌شود بین دین حقیقی و علم حقیقی در واقع تعارضی نیست و نمی‌تواند باشد؛ چراکه هم دین از جانب

خداست و هم طبیعت ساخته او. پس معرفت حقیقی به دین و علم حقیقی به طبیعت مطمئناً سازگار و هماهنگ هستند. بنابراین، تعارض بین آنها پنداری بیش نیست؛ تعارض کاذب است و نه تعارض واقعی. به نظر ما این شکل برخورد با مطلب پاک کردن صورت مسأله است نه حل کردن آن؛ چرا که می خواهد صرفاً با تغییر در تعریف دین و علم، مسأله را حل شده و پایان یافته تلقی کند. باید گفت صحبت از دین حقیقی و علم مصون از خطا نیست، بلکه بحث بر سر فهم دین است که برای ما حاصل شده و معرفتی است از طبیعت که بشر به آن دست یافته است و این دو، نه به طور بالقوه که بالفعل، در بعضی موارد معارضند و یا بهتر بگوییم، راه حل‌های دوگانه‌ای را برای مشکل، سؤال و نیاز واحد ارائه می دهند. به عبارت دیگر، این تعارض پسینی است و براساس و با رجوع به علم و به دین کشف شده است. انکار آن به منزله سر را به زیر برف بردن است. فرار خیالی از مسأله است و نه حل آن. سؤال این است که در موارد تعارض بین دین در دسترس و علم بشری چه باید کرد؟ سؤال از تعارض بین یک دین فرضی و یک علم خیالی نیست تا جواب فوق بتواند مطرح شود.

راه حل دیگر که شباهت به نظر بالا دارد این است که دین به صورت «کتاب و سنت» تعریف می شود و همچون طبیعت، صامت فرض می گردد و بعد معرفتی آن انکار می شود. در این صورت، بدیهی است که بین «دین» که از محتوای معرفتی خود تهی شده است و علم که از سنخ معرفت است تعارضی روی نخواهد داد. زیرا آنها اصلاً در عرض هم نیستند تا تعارض قابل تصور باشد. در اینجا نیز تعارض، با تعریف دلخواهی دین، پیشاپیش حل شده است. در این نظریه، به صورت پیشینی نه تنها دین، بلکه «معرفت به دین» نیز با سایر معارف در تعارض قرار نمی گیرد. چرا که فهم دینی مستند به معارف عصر فرض می شود و به این استناد توصیه می گردد. بدیهی است حالت انفعالی‌ای که فهم دینی در این تلقی به خود می گیرد مانع تعارض آن با علوم زمانه است. در این نظریه اصولاً باید دین را آنچنان فهمید که در تعارض با علم قرار نگیرد و این نوعی تأویل علمی دین یا تأویل عصری دین است. بدیهی است دینی که علمی فهم شده، با علم از در ناسازگاری در نخواهد آمد! این نظریه در صورتی موفق است که ما پیش فرضهایش را نظیر تعریف دین و معرفت دینی بپذیریم و این چیزی است که ما در مقدمه اول به نقد آن



پرداختیم. راه حل دیگر، ظنی و غیریقینی دانستن یافته های علوم (تجربی) است. این نظر هنگامی که تعارضی مشاهده گردد، رأی به بطلان یافته های علوم می دهد. در این باب چند نکته قابل ذکر است. یکی این که اعتماد نکردن به حس و تجربه معقول نیست؛ از این رو، یافته های جزئی علوم تجربی را نمی توان ظنی دانست. آنچه غیر قطعی است حکمهای کلی تجربی است که این علوم براساس مشاهدات محدود و محدود صادر می کنند (که این عدم قطعیت، خود از منتج نبودن استقرا گرفته شده است). تعارض یافته های علمی با داده های دینی گاه نه در قوانین کلی، بلکه در حکمهای جزئی قطعی است؛ نظیر تکوین زمین، شهاب سنگها، گردش زمین به دور خورشید یا چگونگی شکل گیری جنین در رحم مادر و امثال آن. رأی دیگر، این که گفته شده است همچنان که هر پیامبری لزوماً باید محدودیتهای زبانی را بپذیرد تا گفتگوش با مردم زمانه میسر گردد، همین طور هم باید مسلمات علمی و فرهنگی عامه مردم را - از باب جدل - قبول کند تا ایجاد رابطه با آنان و اقتناع آنان آسان گردد. نظر دیگری هم هست که به رأی فوق نزدیک است و آن این که ما وحی تعبیر نشده نداریم و لذا الهام خداوند و شهود و حیانی پیامبران

آنگاه که از طریق ذهن آنان فهم و از طریق زبان آنان ابلاغ می شده است، به ناچار به محدودیتهای ذهنی، یعنی سازگاری اجزاء معرفتی از یک طرف و به محدودیتهای زبانی از طرف دیگر، گردن می نهاده است و از این طریق، پیام ابلاغ شده با معارف عصر نزول - که محتوای معرفتی ذهن پیامبر را به عنوان یکی از انسانهای آن عصر تشکیل می داده - هماهنگ می شده است.

این دو رأی و خصوصاً رأی دوم که از پشتوانه عقلی و استدلالی قوی و غنی ای در معرفت شناسی و روان شناسی و زبان شناسی برخوردار است از نظر ما دارای دو اشکال است. یکی این که با معتقدات درون دینی که وحی و ابلاغ آن را مصون از خطا و هزل، و پیامبران را معصوم می داند منافات دارد. به عبارت دیگر، این راه حل مورد تصویب دین نیست. دوم از آنجا که این اقوال نمی توانند ملاکی قاطع برای تفکیک میان حقایق مسلم دینی و آنچه از متون مقدس که از علوم زمانه اخذ گردیده است به دست دهند، به ناچار تردید در همه معارف دینی می افکنند و اعتماد به آن را یکجا سلب می کنند. شاید نهایتاً بتوانند با تفکیک گوهر از صدف، مدعی باشند که با این تبیین و تفسیر، گوهر دین محفوظ می ماند. به علاوه، باقی ماندن

صرف گوهر دین - با هر تعریفی که برای آن قائل باشیم - به نظر ما، مورد تصویب دین نیست. در باب راه‌حلهایی که در کشور ما کمتر مطرح بوده‌اند - نظیر راه حل پویشی و خدای متکامل، یا نظریه انشائی دانستن گزاره‌های دینی، یا علم و دین را ناظر به دو سطح از واقعیات دانستن و مانند آن - از باب رعایت اختصار، سخنی نمی‌گوییم. در اینجا قصد داریم با روشی استدلالی و با پیش‌فرضهای معقول و عقلایی به بیان نظریه «دین حداکثر» و تفسیر خاصی که از دین به دست می‌دهد پردازیم و در ضمن بحث، سؤالات سه‌گانه فوق را پاسخ دهیم. بدیهی است خود را مصون از خطا و بی‌تأثیر از معارف زمانه نمی‌دانیم؛ همچنان که دیگران نیز چنین نیستند.

#### بخش اول

۱-۱. مقصود نهایی آدمی رسیدن به سعادت است.

۱-۲. سعادت نیل به مصلحت واقعی است. مصلحت و سعادت مفاهیم مبهمی هستند و ما تصور روشنی از آنها نداریم. کثرت اختلاف نظر در این موارد، گویای این امر است. از این رو، تعاریف فوق نیاز به رفع ابهام دارند. چنانچه خواهیم دید، اگر

بگوییم مصلحت واقعی آدمی همان است که دین بیان کرده، دور پیش می‌آید.

۱-۳. تا آدمی به چیزی احساس نیاز نکند به آن روی نمی‌آورد. کنش آدمی در زندگی با انگیزه‌گریز از رنج و جستجوی لذت مادی و معنوی صورت می‌گیرد. احساس نیاز رنج‌آور است و ارضای آن لذت بخش. سر محوری بودن واژه نیاز در زندگی آدمی در این امر نهفته است.

۱-۴. مصلحت واقعی آدمیان با احساس نیازشان پیوند خورده است. این بند را می‌توان به این صورت هم بیان کرد: خالق هستی، بنا به حکمت خود، مصلحت واقعی را با احساس نیاز پیوند زده است تا آدمیان به دنبال رفع نیازهای خود، در مسیر مصلحت خویش گام بردارند. این سؤال مطرح است که: «آیا مصلحت را جز از طریق نیازهای اساسی می‌توان شناخت؟»

در نتیجه: ۱-۵. ارضای نیازها - جسمی و روحی، مادی و معنوی - در جهت مصلحت واقعی بشر است.

۱-۶. حرکت در مسیر سعادت در گرو ارضای همه نیازهای اساسی و پاسخگویی به همه پرسشهای اصولی به بهترین وجه است. ملاک تفکیک نیازهای اساسی از غیر اساسی و سؤالات اصولی از غیر اصولی چیست؟ به

بهترین وجه یعنی چه؟ در بخشهای بعدی به این موضوعات خواهیم پرداخت.

۱-۷. دین عهده دار هدایت بشر است به سوی سعادت. این هدایت مربوط به محدوده زمانی خاصی نیست.

در نتیجه: ۱-۸. دین برای پاسخگویی به همه سؤالات و نیازهای اساسی بشر در تمام زمانها آمده است و نمی تواند نسبت به هیچ یک از آنها بی تفاوت باشد.

دین وظیفه و دغدغه ارائه بهترین پاسخها به همه سؤالات و نیازهای بشر را دارد.

در نتیجه: ۱-۹. هیچ سؤال یا انتظاری غیردینی نیست. «سلونی قبل ان تفقدونی» (علی علیه السلام) - «تبیان لکل شیء».

#### بخش دوم

۲-۱. شارع مقدس به همه سؤالات عصر نزول و همه نیازهای آدمیان در آن عصر و مکان به بهترین وجه پاسخ گفته است.

این معنی کامل بودن دین است: «الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا». هرگز دیده نشد که سؤالی، حتی در مورد درمان بیماری ای و یا مسأله ای زناشویی، از پیامبر (ص) پرسیده شود و ایشان بی تفاوت از کنار آن بگذرند.

۲-۲. در علم ظفره و پرش میسر نیست.

پس اولاً در هر عصری سؤالات در حد عقول زمانه اند. ثانیاً نمی توان به سؤالات جوابی داد که از حد پذیرش عصر فراتر باشد و هنوز علم به آن پایگاه نرسیده باشد.

سؤال از علم برمی خیزد نه از جهل، و ناشی از رخنه هایی است که در علم پدید آمده است. از این رو، سؤالات در حد معلومات سؤال کننده اند. برای نمونه، کودک در مورد خدا، از محلش که در آسمان یا زمین است می پرسد و از این که بال فرشته چند متر طول دارد. جوابها هم باید در حد پذیرش طرف مقابل باشند. حد پذیرش را شرایط علمی و معرفتی زمانه معین می کند. بدیهی است تا زمانی که علم به پیشرفتهای لازم نرسیده باشد نمی توان از میکروب به عنوان علت بیماریها سخن گفت و برای آنها آنتی بیوتیک تجویز کرد؛ یا در مورد چیستی ماده، از الکترون و پروتون سخن گفت؛ همین طور در جواب علت برافراشته بودن آسمان، نمی توان نیروی جاذبه را مطرح کرد و یا در پاسخ به چگونگی پرواز پرندگان، به شکل آئرودینامیک بدن و بالها و اختلاف فشار هوای ایجاد شده در زیر و بالای بالها اشاره کرد.

۲-۳. جوابهای وحیانی جوابهای حداکثری است که در پاسخ به سؤالات و نیازهای زمانه

و در حد عقول و پذیرش مردم و با رعایت شرایط علمی و معیشتی می توانست داده شود و از آنها فراتر نمی شد رفت. وابستگی وحی به زمان و مکان نزول امری ناگزیر است.

ملاك ابلاغ مراد متکلم، فهم مخاطب است و از این رو، رعایت عقول زمانه در پاسخها امری اجتناب ناپذیر است. اگر در جواب برافراشته بودن آسمان، در قرآن سخن از ستونهایی که دیده نمی شود به میان می آید از این بابت است. جوابی وجود ندارد که از این جواب کامل تر باشد و حد پذیرش زمانه را هم رعایت کرده باشد. این به معنی اخذ مطالب علمی از علوم زمانه نیست، بلکه صرفاً رعایت فهم عرفی زمانه است: «أنا نكلم الناس بقدر عقولهم». همین طور اگر توصیه می شود که با چوب اراك مسواك كنید ناظر به این است که در حد شناخت زمانه، مناسب تر از این وسیله موجود نبوده است. این که بسیاری از احکام اسلام در عصر جاهلیت سابقه داشته و اسلام آن را امضا کرده است (احکام تأییدی نظیر دیات و خمس و قصاص و...) نشان از وابستگی این احکام به زمان و مکان نزول دارد (وابستگی تاریخی و جغرافیایی). احکام تأییدی ناظر به اموری هستند که عرف زمانه به جوابهای

حداکثری در مورد مسائل جامعه خود (نه دیگر جوامع و نه دیگر زمانها) رسیده بوده است. این امر دور از ذهن و بعید به نظر نمی رسد که مردم زمانه خاصی بر اثر تجربیات طولانی به بهترین جوابها در مورد برخی مسائل خود رسیده باشند و به مناسب ترین روشهای ارضای برخی نیازها دست یافته باشند. دین در خلأ ظهور نمی کند. دین مانند مظروفی است که در ظرف زمانی و مکانی خاص ظاهر می شود. ظرف و مظروف به هم آمیخته می شوند. بدیهی است اگر پیامبر(ص) در میان اسکیموها مبعوث می شدند اوقات عبادات را نمی توانستند برحسب طلوع و غروب خورشید و یا هلال ماه تعیین کنند (وابستگی جغرافیایی). پاسخی که اسلام به برده داری داده است و آزاد کردن برده را عملی عبادی-اخلاقی به شمار آورده است (و نه یک واجب فقهی) به نظر ما، حداکثر کاری است که در آن شرایط، قابل انجام بوده است. این که پیامبر(ص) در موارد متعدد با مؤمنین مشورت می فرمودند و گاه، برخلاف رای خود، مطابق نظر آنان عمل می کردند حاکی از رعایت پذیرش عامه و حد فهم مردم زمانه است.

## بخش سوم

۳-۱. بسیاری از نیازها و سؤالات بشر تغییر نکرده است و شاید هرگز تغییر نکند. سؤالات اساسی در مورد مبدأ و معاد و یا نیازهای معنوی نظیر نیاز به محبت و احترام، نیاز به معنا در زندگی و به ارزشهای محوری اخلاقی ثابت مانده است. نیاز به همسرگزینی، تغذیه و مانند آن هم از این مقوله هستند.

۳-۲. در موارد بسیار، فهم زمانه و معارف عصر و نیز شرایط محیطی مربوط تغییری نکرده است و شاید هرگز نکند.

به نظر نمی‌رسد که معارف مربوط به مبدأ و معاد و یا ارزشهای محوری اخلاقی پیشرفتی کرده باشد و یا نیاز به محبت در کانون خانواده، متأثر از شرایط محیطی باشد.

۳-۳. در تلافی موارد ۱-۳ و ۲-۳ جوابهای زمان نزول، جوابهای حداکثری زمانه ما هم هستند.

آنچه اغلب گوهر دین نامیده می‌شود نظیر دعا، پرستش، تعالی روحی، قرب به خدا و ... از این جمله‌اند. و نیز معارف مربوط به عوالم غیبی، مبدأ و معاد و تاحد زیادی احکام اخلاقی و ...

۳-۴. در غیر موارد ۳-۳ برای سؤالات و

نیازهای بشر، جوابهای زمان نزول جوابهای حداکثری این زمانه نیستند.

این حداکثری نبودن به خاطر تغییر در فهم و معارف زمانه و نیز تحول در شرایط محیطی و معیشتی است. برای درمان بیماریهای مزبور در حال حاضر، جوابهای عصر نزول کافی نیستند. حکم زمان نزول در مورد مجسمه سازی ممکن است برای جلوگیری از رواج بت پرستی بوده باشد؛ خطری که در شرایط فعلی محتمل به نظر نمی‌رسد. پس این برخورد شاید در حال حاضر مورد نداشته باشد. در مورد ابتدای پیدایش آسمانها و زمین امروزه می‌توان جوابهای کامل تری از آن که در متون مقدس آمده است داد.

۳-۵. کفایت نکردن و حداکثری نبودن جواب عصر نزول در یک مورد خاص به معنای نادرست بودن آن نیست؛ بلکه جواب درستی است که در حد پرسشهای آن زمان و عقول نافرهیخته‌ی عامه مردم می‌توانسته داده شود.

سخن از ستونهای نادیدنی که آسمانها را برافراشته نگه می‌دارد غلط نیست، ولی برای قرن ما جواب کامل و کافی ای نیست.

### بخش چهارم

۴-۱. نمی توان به سؤالات پرسیده نشده پاسخ گفت.

جواب به سؤالات آینده اگر هم ممکن باشد مطلوب نیست و چه بسا باعث سوء تفاهمهای بزرگ در طی زمانی مدید گردد. بدون این که سابقه سؤالی در ذهن باشد نمی توان برای مردم از رآکتورهای هسته ای و از هواپیما حرف زد و یا در مورد درمان بیماری ایدز و یا رابطه عین و ذهن و مشکلات معرفت شناسی سخن گفت. اگر پیامبر(ص) چنین می کردند مردم چه قضاوتی در مورد ایشان می کردند؟!

۴-۲. نیازی که احساس نشود، معدوم است. پس به نیازهای درك نشده نمی توان پرداخت. موجودیت نیاز با مدرکیت آن یکی است (همچون غم و درد و لذت و رنج و سایر حالات نفسانی). پس نیاز احساس نشده همچون سؤالی است که در هیچ ذهنی نقش نبسته است. همان طور که کسی نمی تواند بگوید من سرم درد می کند ولی درد آن را احساس نمی کنم! و اگر بگوید تناقض آمیز سخن گفته است، در مورد نیاز نیز چنین است. کسی نمی تواند اظهار کند که من نیاز به احترام دارم، گرچه این نیاز را

### احساس نمی کنم!

۴-۳. رشد جوامع یک رشد طبیعی است. تحول در عوامل فکری و معیشتی، سؤالات و نیازهای جدید می آفریند.

سؤالات علمی فیزیک در قرن بیستم واقعاً جدید و بدون سابقه اند. نیاز ما به تخصیص فرکانسهای رادیویی، مقررات رانندگی، مهار تورم، و قوانین پژوهشگاههای علمی نیز چنین است.

در نتیجه: ۴-۴. به دلیل مطالب ۴-۱ و ۴-۲ که ناشی از محدودیتهای بشری است، شارع مقدس نمی توانسته به همه سؤالات همه اعصار و همه نیازهای تاریخ بشر یکجا پاسخ دهد. سؤالات و نیازهایی هست که شارع مقدس از طریق کتاب و سنت به آنها نپرداخته است.

در پاسخ به این پرسش که آیا میدانهای پنجگانه فیزیک را می توان وحدت بخشید یا نه، ماهیت نور بالاخره ذره است یا موج یا هیچ کدام، و نیز در شرایط وجود توأمان رکود و تورم راه رهایی چیست، در شرع جوابی نیامده است. چراکه در آن زمان این سؤالات و نیازها مطرح نبوده اند.

۴-۵. علی رغم تغییر شرایط، بسیاری از موضوعات جدید مصادیق تازه ای از مفاهیم و موضوعات سابق هستند. در این موارد نیز

جوابهای عصر نزول، جوابهای حداکثری این زمانه هستند و همان احکام بر این موضوعات بار می شود.

اختلاس در بانک، گرچه بی سابقه است، مصداق نوینی از سرقت است. پارازیته کردن فرکانسهای رادیویی رسمی یک کشور در داخل محدوده آن کشور توسط فرستنده های بیگانه، مصداقی از تجاوز به حق مردم آن کشور است.

۴-۶. تا یقین حاصل نشده که موضوعی (سؤالی، نیازی، مشکلی) تغییر کرده است، عقلایی است که به جواب عصر نزول اکتفا کنیم.

۴-۷. در متون مقدس چارچوبهای عقیدتی، ارزشی و روشی هم آمده است. به اینها ضوابط دینی می گوئیم. اینها ناظر به سؤالات و نیازهای اساسی ثابت و مشترک بشرند و مستقل از شرایط فکری و معیشتی هستند و از این رو، تغییرناپذیرند.

درک ثبات این ضوابط پیشینی نیست، بلکه با توجه به بند ۴-۶ در مورد آنها داوری می شود. هر آنچه تغییر آن اثبات نشده است می تواند چونان ضابطه تلقی گردد. استخراج ملاکات احکام و فلسفه احکام و روح احکام برای تعیین ضوابط دینی لازم است. خود این ملاکات گاه، به تصریح، در آیات و

روایات آمده است. در دیگر موارد نیز با روشهای عقلایی می توان اینها را استخراج کرد. همان طور که از حکم امام جعفر صادق(ع) در مورد نهی از پوشیدن لباس سیاه، با یک تحقیق تاریخی، ملاک نهی از تشبه به ظالمین را استخراج می کنند.

#### بخش پنجم

۵-۱. لازمه نیل به سعادت در تمام زمانها، جستجوی جوابهای حداکثری به سؤالات و نیازهای زمانه است.

بدیهی است که جوابهای حداکثری وابسته به معارف عصر و وضع معیشتی است. در نتیجه، با توجه به بندهای ۱-۷ و ۵-۲: دین در هر عصری مجموعه جوابهای حداکثری به سؤالات و نیازهای زمانه است. این جوابها باید در چارچوب ضوابط دینی بگنجند. مشروعیت و جواز چنین مجموعه ای از تطبیق آن با این ضوابط به دست می آید.

این اصل را می توان بدون عبارت «گنجیدن در ضوابط دینی» هم توضیح داد. چراکه اولاً این ضوابط از آن رو باقی مانده اند که همچنان جوابهای حداکثر فرض شده اند و ثانیاً گنجیدن در ضوابط دینی، در واقع به معنای سازگاری جوابهای زمانه با این ضوابط است. از این رو، می توان این اصل را به

صورت سازگاری و هماهنگی جوابهای دینی درآورد و به این شکل نوشت:

«دین در هر عصری مجموعه جوابهای حداکثری به سؤالات و نیازهای زمانه است؛ جوابهای جدید باید با جوابهای ثابت (مربوط به سؤالات و نیازهای ثابت) سازگار باشند.» دو مؤلفه «حداکثری بودن» و «سازگاری و هماهنگی» باید مدنظر قرار گیرد. همین سازگاری است که مبنای مشروعیت کلیه جوابهاست.

این اصل صرفاً به احکام فقهی مربوط نمی شود، بلکه معارف و اخلاق و یا دست کم؛ تفسیر و تبیین ما از معارف و اخلاق دینی را نیز شامل می شود. شاید در پرتو معارف کلامی-فلسفی عصر، برداشت ما از فرشتگان که تدبیرکنندگان امور جهانند تحول پیدا کرده باشد و یا تفسیری که از «زهد» و «قناعت» به دست دهیم متفاوت باشد. این تبیین و تفسیر جدید اگر با ظواهر و معنای عصر نزول ناسازگار نباشد و با سایر معارف دینی هماهنگ باشد دینی است.

۳-۵. دین تحول می پذیرد؛ یعنی راه و رسم خداپسندانة زندگی بشر-بسته به عوامل فکری و معیشتی- در زمانهای مختلف، متفاوت است.

انتظار از دین در کلی ترین وجه آن ثابت

است (تکفل همه نیازها-هدایت به سوی سعادت از طریق جوابهای حداکثری به نیازها و سؤالات-تبیاناً لکل شیء). از این رو، به خاطر تغییر شرایط بیرونی (فکری و معیشتی)، خود دین باید تغییر کند تا این انتظار را برآورده سازد؛ نه این که دین ثابت باشد و بر اثر تغییر شرایط، بخشهایی از آن ناکارآمد شود و وظایف آن به دیگر معارف واگذار شود و به این طریق رجوع به آن تحلیل رود و تقلیل یابد. لازم نیست با تکلف بسیار هر موضوع جدیدی را ذیل موضوعی قدیمی بگنجانیم تا حکم دینی آن را دریابیم. بسیاری از موضوعات واقعاً بی سابقه اند. حکمی که بر موضوعات جدید بار می کنیم، در صورتی که در ضوابط دینی بگنجد (با سایر احکام و معارف دینی سازگار باشد) و با توجه به وضعیت زمانه بهترین باشد، دینی است. آیا بهره ای که بانک در برابر پولی که برای گسترش کارخانه ای به صاحب آن داده است از وی می گیرد، ربا محسوب می شود؟ در هر صورت لزومی ندارد که حتماً بهره بانکی را ذیل مفهوم ربا بگنجانیم. شاید واقعاً موضوع جدیدی باشد. در صورت سازگاری با ضوابط دینی، باید بر جوابهای حداکثری زمانه صحه دینی گذارد. ظهور پیامبران به صورت متوالی و تفاوت در برخی از احکام



آنان (خصوصاً در شرعیات) خود نشانه لزوم تحول در پاسخهای خداپسندانه به خاطر تغییر در شرایط محیطی و فهم زمانه است. بررسی تطبیقی ادیان الهی می تواند به امر تفکیک معارف و احکام ثابت از بخشهای غیر ثابت، کمک شایانی کند و عواملی را که سبب تغییر در آنها شده اند روشن سازد. ناسخ و منسوخ در قرآن را می توان با کمک تغییر فهم زمانه و یا تغییر شرایط محیطی تفسیر کرد. جوابی که زمانی حداکثری است در زمان دیگر می تواند چنین نباشد. خصوصاً جامعه اسلامی زمان نزول، از لحاظ فهم عمومی، به خاطر تربیت الهی، به سرعت در حال اعتلا بوده است و لذا تغییر احکام در این شرایط، محتمل بوده است. این که معصومین(ع) در یک برهه بلندمدت تاریخی حضور داشته اند، برای بیان چگونگی تبدل احکام و پاسخها و تبیین روش این تبدل بوده است. گرچه وحیی در کار نبوده است، ولی عصمت ائمه(ع) سبب می گردد که ما در هر زمان دین را همان بدانیم که آنها می گفته اند. این خود ضابطه ای برای تحول در دین به دست می دهد. به این ترتیب، معصومین(ع) در هر حال و هر شانی، در حال بیان دین بوده اند (نه این که گاهی شان انسان عادی را داشته اند). به این معنی که

پاسخهایشان همه، دینی بوده است؛ گرچه برخی از آنها مخصوص عصر خودشان و یا مدت زمانی محدود و برخی ابدی بوده است. اختلاف مشی ائمه(ع) در زندگی اجتماعی را هم از طریق تغییر فهم زمانه - تغییر لزوماً به معنی تکامل نیست - و تغییر اوضاع و شرایط محیطی می توان توضیح داد. این نکته که در روایات آمده است که امام زمان(عج) معارف و احکام نوینی با خود می آورند به طوری که مردم می گویند دین جدیدی آورده است، از این طریق قابل تبیین است. جوابهای حداکثری در آخر الزمان - یعنی وقتی که تمامی هفتاد و سه قسمت علم ظاهر می شود - مطمئناً با دیگر زمانها متفاوت خواهد بود.

#### بخش ششم

- ۱-۶. برای یافتن جوابهای حداکثری نیاز به کاوشهای نظری و عملی است. از آنجا که دین مجموعه جوابهای حداکثری ضابطه مند است، این کاوشها وظیفه دینی محسوب می گردد.
- ۲-۶. دین فقط محدوده ها را تعیین نمی کند، بلکه خود دعوتی است به گسترش مرزهای دانش و معرفت از طریق ترغیب به جستجوی جوابهای حداکثری.
- ۳-۶. دینی که دعوت به تفکر می کند

نیامده است تا جای آن را بگیرد.

۶-۴. هدایت در متون مقدس اسلامی یک واژه محوری است. شارح مقدس بیش از آن که در پی پاسخگویی باشد، در پی هدایت در مقام نظر و مقام عمل است.

ناظر به آینده بودن دین لزوماً به معنای جوابهای حی و حاضر داشتن برای نیازهای آینده نیست، بلکه راه اندازی فکر و هدایت آن، مراد است. هدایت به مقصد رساندن نیست، بلکه نشان دادن راه و ایجاد انگیزه برای پیمودن آن است. آیه «أَنَا أَرْسَلْنَا رَسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» صریحاً عنوان می کند که خداوند «کتاب و میزان» را ارسال کرده است. این دیگر خود مردم هستند که با هدایت این دو، باید عدل را بر پای دارند. بخشهایی از متون مقدس که مربوط به هدایتند ثابت هستند.

۶-۵. هدایت در مقام نظر یعنی دعوت به تفکر و دادن پیش فرضهای درست و نیز اخبار از واقعتهایی که فراتر از طور عقلند.

بدیهی است اخبار از عوالم غیب و عوالم پس از مرگ، لازمه هدایت در مسیر مصلحت واقعی است. به اینها از طرق عقلی نمی توان دست یافت.

۶-۶. هدایت در مقام عمل، توجه دادن

به ارزشهای اخلاقی و ضوابط روشی است. از آنجا که برای رسیدن به یک هدف خاص، هر روشی را نمی توان به کاربرد طریقه وصول به اهداف دینی باید محدود به ارزشها و معیارهایی باشد که شارع تصویب کرده است. تنها نشان دادن هدف کافی نیست. برای هدایت باید از راههای انحرافی و خطرناک هم باز داشت.

بخش هفتم

۷-۱. خطابههای قرآنی به مؤمنان یا به ناس است. پس این عامه مؤمنان هستند که در قبال دین و جامعه خود مسئول هستند: «كَلِّمُوا رَاعٍ وَكَلِّمُوا مَسْئُولًا عَنْ رَعِيَّتِهِ.»

۷-۲. جامعه دینی - عامه مؤمنان (مردم) - سه وظیفه زیر را بر عهده دارد:

الف) تعیین نیازها (ی اساسی و تفکیک آنها از نیازهای کاذب) ب) تشخیص حداکثری بودن پاسخها به سؤالات و نیازها ج) تشخیص گنجیدن جوابها در ضوابط دینی یا سازگاری پاسخهای جدید با سایر پاسخها.

۷-۳. بدیهی است که در جامعه دینی، برداشتها و تفاسیر مختلفی از دین می تواند شکل گیرد که همگی مدعی التزام به ضوابط دینی - حداکثری بودن و سازگاری با معیارهای

اساسی- باشند. از این رو، قرائتهای مختلف مشروع هستند و ارائه آنها مجاز است. داوری نهایی با آحاد جامعه است که با پذیرش این قرائتها و یا اعراض از آنها به تقویت یا تضعیف آنها اقدام کنند.

تضارب آراء و روشنگری اهل علم در این زمینه کارساز و ضروری است و سبب تحرك علمی و عملی جامعه و روزآمد شدن جوابها و نقد آنها و زایش قرائتهای نو و حفظ حریم ضوابط و معیارها می گردد.

#### بخش هشتم

۸-۱. در امور اجتماعی و در مقام عمل، برای پیش بردن جامعه به وحدت رویه نیاز است. در اینجاست که علی رغم کثرت در مقام نظر، وحدت در مقام عمل اجتماعی لازم می آید.

انواع و اقسام قانون گذارها در حیطه های سیاسی و اقتصادی و ... می تواند در زمره موارد فوق باشد.

۸-۲. در مقام عمل اجتماعی، کاملاً عقلایی است که مردم وظایف مذکور در بند ۷-۲ را به شورایی مرکب از کارشناسان و دین شناسان (شورای علمی نظارت) واگذار کنند تا با نظر شورا، تشتت در مقام عمل رفع گردد.

مردم می توانند در امور عملی اجتماعی تعیین نیازهای اساسی و تشخیص حداکثری بودن پاسخها را به کارشناسان امر، و سازگاری پاسخها و رعایت ضوابط دینی را به دین شناسان محول کنند؛ بلکه با توجه به مشکلات عملی، این واگذاری امری اجتناب ناپذیر است. سیره عقلا در این امور حجیت دارد. مراد از دین شناس در اینجا، فردی است که در مورد احکام و ملاکات احکام و سایر معارف دینی زمان نزول غور کرده و در این امور صاحب نظر و مجتهد شده باشد.

در نتیجه: ۳-۸. دین شناسان و کارشناسان (شورای علمی نظارت) مشروعیت خود را از جامعه مؤمنان (مردم) کسب می کنند.

۴-۸. وظیفه شورای علمی نظارت فهم و استنباط تشخیص عقلا و علما و تنفیذ آن با رعایت حدود آگاهی و پذیرش مردم است. حکم باید چنان باشد که مردم آمادگی پذیرش آن را داشته باشند. این به معنی حداکثری بودن جواب با توجه به فهم زمانه است.

۵-۸. شورای علمی نظارت حق تشریح دارد. جوابهای جدید در چارچوب ضوابط دینی، از طریق این شورا شرعی و دینی می شوند.

اٹمه هدی(ع) در واقع، مجتهدین معصوم

زمانه خویشند و حق تشریح دارند. دین شناسان و کارشناسان، گرچه غیر معصومند، جانشین ایشان در امر دین هستند. در زمان غیبت معصوم (ع) تنها در این مورد (امور عملی اجتماعی) است که قرائت رسمی از دین مشروعیت می یابد. در امور فردی یا نظری، قرائت رسمی جایگاهی ندارد. قرائت رسمی، خود محدود و مقید به زمان و مکان است.

۸-۶. مأموریت نمایندگان مشروع مردم (علمای دینی و کارشناسان علمی) به منظور رفع و رجوع بهینه نیازها در محدوده ضوابط دینی است. از این رو، توانایی در انجام این وظیفه (کارآمدی) از شرایط و نیز از ملاکهای مشروعیت آنان و نظامی است که بر پایه احکام آنان شکل می گیرد. پس تفکیک کارآمدی از مشروعیت تفکیکی ناصواب است.

۸-۷. «دینی بودن» جواب تشریح شده به معنای «حق بودن» آن نیست. جواب «حق» در اینجا یعنی آن جوابی که اگر پیامبر (ص) در این زمان (عصر حاضر) مبعوث می شدند، در برابر سؤال مزبور ارائه می فرمودند. بدیهی است که نیل به این مطلب هدف آرمانی جامعه دینی است، ولی در عین حال، روشن است که اصابت به حق در همه

موارد امکان پذیر نیست و اگر هم در موردی چنین باشد قابل تحقیق نیست. ولی این امر، جواب را از دینی بودن نمی اندازد. جوابی که با ضوابط سازگار باشد و حداکثری نیز باشد خداپسندانه یعنی دینی است؛ همانی است که اگر طبق آن عمل شود مورد رضایت خداوند و نیز شرع مقدس است و متعلق ایمان قرار می گیرد.

۸-۸. از آنجا که حقانیت هیچ پاسخی قابل تحقیق و اثبات نیست، حتی در امور عملی اجتماعی قرائتهای مختلف از دین می توانند همزمان حضور و همزیستی و رقابت داشته و مدعی دارا بودن شرایط -سازگاری و حداکثر بودن- باشند.

تنها از باب اداره امور اجتماعی مؤمنان است که در مقام عمل -و نه نظر- از میان قرائتهای مختلف یکی برگزیده می شود و راهنمای عمل اجتماعی قرار می گیرد و عنوان «دینی» بودن کسب می کند. در این صورت، التزام عملی (و نه اعتقاد قلبی و نظری) آحاد مؤمنان در این موارد واجب است.

۸-۹. نهاد داوری عامه مردم است؛ چه در مورد شورای علمی نظارت -که آیا در انجام وظایف خود تواناست یا نه- و چه در مورد احکامی که صادر می کند -که آیا با

ضوابط دینی سازگار است یا نه.

۸-۱۰. «دین اسلام کامل است» به این معناست که طبق الگوی ارائه شده توسط آن می توان به بهترین وجه به سؤالات و نیازهای همه اعصار پاسخ گفت.

همان طور که قبلاً گفته شد این وظیفه - یعنی پاسخ بهینه دادن به سؤالات و نیازهای عصر- بر عهده جامعه مؤمنان و نمایندگان آن است.

\*

در پایان مناسب است بنگریم که در این نظریه، سؤالات سه گانه آغاز بحث چه پاسخی می یابند.

مؤخره<sup>۱</sup> یک

طی بحث مشخص شد که مطابق این نظریه، هیچ انتظاری غیردینی نیست. به این معنی که انتظار از دین تکفل همه نیازها و پاسخ به همه سؤالات است. این انتظار از لحاظ مفهومی کم یا بیش نمی شود؛ گرچه برای برآوردن این انتظار، دین باید در هر زمانی مجموعه جدیدی از جوابها را عرضه کند. پس اگر از دیدگاه جوابها بنگریم انتظار از دین، متغیر است و وابسته به عوامل فکری و معیشتی است؛ بلکه از جامعه ای به جامعه ای دیگر، حتی در یک برهه زمانی

واحد متفاوت می شود. بدیهی است با این نظریه، انتظار از دین، با پیشرفت علوم کاهش نمی یابد، بلکه پیش بردن علوم برای جستجوی جوابهای حداکثری، خود یک وظیفه دینی خواهد بود. پس دین، خود محرکی برای پیشرفت خواهد بود.

مؤخره<sup>۲</sup> دو

به نظر ما در این نظریه، معضل خلوص و پویایی حل شده است. در این نظریه گرچه مشکلات جدید پاسخهای نو و بدون سابقه می یابند و دین به این طریق پویایی و کارایی خود را حفظ می کند، ولی این نو شدن دین را به غیر دین تبدیل نمی کند. در این نظریه در هر زمان، دین گرچه با دین زمانهای قبل در مواردی متفاوت است، ولی تقدس و خلوص کمتری نسبت به آنها ندارد؛ بلکه همانی است که مشی بر طبق آن مورد رضایت خداوند است و از این رو، متعلق ایمان هم قرار می گیرد. به عبارت دیگر، در این نظریه، از آنجا که دین متکفل همه نیازهاست، به علت تغییر عوامل محیطی باید تغییر کند؛ ولی این تغییر آن را همچنان «دین» به همان معنای قدسی اش نگه می دارد، نه این که خلوص آن را فدای پویایی اش کند. دین، متغیر و در عین حال خالص است.

یعنی اگر جامعه دینی به وظایف خود عمل کند و تفکیک نیازها و حداکثری بودن جوابها و ضابطه مند بودن آنها را به عهده گیرد به «دین» آنچنان که خدا می خواهد دست می یابد. در اینجا لازمه خلوص دین، پویایی آن است. هماهنگی و سازگاری جوابهای جدید با پاسخهای تغییر نیافته - که مبنای مشروعیت هر تحولی است - دین را به جریان سیالی بدل می کند که سرچشمه واحد دارد. خلوص دینی یعنی وابسته بودن به این سرچشمه، و نه راکد ماندن و تغییر نکردن.

مؤخره سه

تعارض علم و دین در این نظریه به این صورت حل شده است که این نظریه در موارد

تعارض، جوابهای مندرج در کتاب و سنت را نادرست نمی داند و صرفاً در مواردی، رأی به عدم کفایت آنها می دهد. این عدم کفایت جوابها به خاطر رعایت محدودیتهای انسانی بوده است. به این معنی که رعایت عقول و معارف مردم زمان و مکان نزول در پاسخ به سوالات، امری اجتناب ناپذیر بوده است. پاسخهای کتاب و سنت جوابهای حداکثری است که با توجه به سطح فهم عامه مردم آن عصر می توانست داده شود. آفرینش آسمان و زمین در شش روز، سخن از ستونهای نادیدنی، نحوه شکل گیری جنین در رحم مادر و شاید، آفرینش آدم از خاک...، از این دریچه قابل تبیین و تفسیر است.